

محمد بن مبارک زنگی
معروف به قیم نیاوندی
کهن ترین فرسنامه
شناخته شده به فارسی

به کوشش
آذرتاش آذرنوش
نادر مطلبی کاشانی

فرسنامه قیم نیاوند



فرسنامه
قیمت ها و نده

- سرشناسه: قیم نه‌اوندی، قرن ۶ ق.
- عنوان و نام پدیدآور: فرسنامه قیم نه‌اوندی (کهن‌ترین فرسنامه شناخته شده به فارسی) / تألیف محمد بن مبارک زنگی معروف به قیم نه‌اوندی؛ به کوشش آذرتاش آذرنوش، نادر مطلبی کاشانی.
- مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۵.
- مشخصات ظاهری: ۱۵۴ ص.
- شابک: 978-964-185-471-5
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- موضوع: اسب‌ها - متون قدیمی تا قرن ۱۴؛ قیم نه‌اوندی، قرن ۶ ق. -
- سرگذشت‌نامه: **Horses-Early works to 20th century**
- شناسه افزوده: آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۱۶-، گردآورنده؛ مطلبی کاشانی، نادر، ۱۳۴۶-، گردآورنده.
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ف ۴ ۹ ق / SF۲۸۳
- رده‌بندی دیویی: ۶۳۶/۱
- شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۷۵۴۳۶

محمدين مبارک زندگى
معروف به قيم نهاوندى
کهن ترين فرسنامه
شناخته شده به فارسى

به کوشش
آذرتاش آذرنوش
نادر مطلبى کاشانى

فرسنامه

قيم نهاوندى

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان



نشرنی

فرسنامهٔ قیم نهاوندی

(کهن ترین فرسنامهٔ شناخته شده به فارسی)

تألیف محمد بن مبارک زنگی، معروف به

«قیم نهاوندی» (به سال ۵۵۵ هجری قمری)

به کوشش آذرتاش آذرنوش — نادر مطلبی کاشانی

چاپ اول تهران، ۱۳۹۵

تعداد ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی پردیس دانش

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازهٔ مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۴۷۱ ۵

www.nashreny.com

«به روزگار پیشین،

در اسپ شناختن و هنر و عیب ایشان دانستن، هیچ گروه به از عجم ندانستندی،
از بهر آن که مُلک جهان از آن ایشان بود و هر کجا در عرب و عجم اسپ نیکو بودی
به درگاه ایشان آوردندی.....»

(نوروزنامه منسوب به خیام، چاپ حصوری ص ۶۶)

به یاد

دکتر محمد امین ریاحی

درآمد

اسب‌نامه کوچک قیم نه‌اوندی، باری کلان بر دوش ما نهاد، به گونه‌ای که ناچار شدیم چندین بار متن را بازخوانی کنیم و فهرست‌های لازم آن را از درون متن بیرون کشیم؛ در این راه ناهموار پر سنگ‌لاخ اگر همکاری دوست دانشمند، مطلبی کاشانی نبود، بی‌گمان کمیت این فرسنامه لنگ می‌ماند.

کار از آن‌جا آغاز شد که مرحوم استاد امین ریاحی نسخه فرسنامه را که خود در کشور ترکیه یافته بود - پس از مدت‌ها - در اختیار جناب مطلبی کاشانی نهادند. ایشان با زحمت بسیار متن خطی را بازبینی و تصحیح کردند، و سپس نسخه ماشین شده کتاب را همراه عکس نسخه خطی، سخاوتمندانه به من دادند تا در صورت تمایل من، به چاپ آن اقدام کنیم، اما من که با بسیاری از فرسنامه‌های فارسی آشنا بودم، و در آن‌ها چندان هنری نمی‌دیدم، نسخه قیم نه‌اوندی را نیز کنار فرسنامه‌های دیگر نهادم و از خاطر بردم. چند سالی برآمد تا آن‌که روزی به ضرورت به مقایسه چند فرسنامه پرداختم و از جمله، فرسنامه قیم نه‌اوندی را گشودم و به خواندن آن مشغول شدم.

هنوز صفحه دوم به پایان نرسیده بود که پشت دست را به دندان پشیمانی گزیدم و دیدم که چه گنجینه‌ای در دست دارم و طی زمانی دراز قدرش را نمی‌دانستم و به کنج فراموشی افکنده بودم. از آن پس، به قرائت متن نسخه و

مقابلهٔ آن با متن ماشینی استاد مطلبی کاشانی پرداختم و ضمن چند اصلاح جزئی که با اجازهٔ ایشان صورت می‌گرفت، به استخراج واژگان و اصطلاحات غریب کتاب دست زدم. سپس تابستان همان سال (۱۳۹۳) که در پاریس بودم، هر روز به کتابخانهٔ ملی می‌رفتم و نسخهٔ ماشینی اصل را با نسخهٔ پرغلط دیگری که در آن کتابخانه بود، و اجازهٔ عکس گرفتن از آن را به کس نمی‌دادند، مقابله کرده نسخه بدل‌های آن را بیرون کشیدم.

سرانجام، کتاب به جناب آقای همائی در مرکز نشر نی سپرده شد. جناب مطلبی کاشانی نسخه بدل‌ها را در ذیل صفحات و شمارهٔ صفحات نسخهٔ اصل (= نسخهٔ ترکیه) را با شیوه‌ای بسیار فنی در حاشیهٔ صفحات چاپی ثبت کردند و در مقدمهٔ کتاب، نسخهٔ اصل را نیز به تفصیل معرفی کردند.

اما وظایفی که به عهدهٔ این بنده نهاده شد، عبارت بود از: بازخوانی مجدد متن، گفتاری دربارهٔ نویسنده که جز نام و تاریخ تقریبی نگارش کتابش، چیز دیگری از او به جا نمانده؛ یافتن منابع قیم نهاوندی که به قول نویسنده به کتابی از ابن‌أخی حزام و اثری ادبی و لغوی از ابن‌قتیبه منحصر است، بازیابی نام رنگ‌های اسب در آثار کهن فارسی و مقایسهٔ میان آن‌ها. این همه در مقدمهٔ کتاب نهاده شده است؛ اما مؤخرهٔ کتاب عبارت است از فهرست واژگان غریب و کم بسامد کتاب که عمدتاً در آثار کهن یافت می‌شوند، و دیگر، واژه‌های فارسی که در هیچ کتابی نیافته‌ایم. حدس زدن معانی این کلمه‌ها براساس بافت کلی متن، و جست‌وجوی واژهٔ ناشناخته در منابع کهن، کاری جانفرسا بود که من از سر عشق به زبان فارسی، با خوشنودی بر جان خریدم.

امیدوارم که این کوشش‌های خالصانه که در راه فرهنگ فارسی انجام گرفته، اسب دوستان را از یک سو، و فارسی‌دانان را از سوی دیگر پسندیده افتد و ما را به دعای خیر یاد کنند.

آ. آذرنوش

تهران، ۱۳۹۵

مبارک بن زنگی، معروف به قیّم نهاوندی و زمان او

جای بسی خوشبختی است که مؤلف این فرستامه، نام و زمان خود و نام چند تن از هم عصران خویش را در مقدمه کتاب ذکر کرده است، زیرا تا آن جا که ما جست و جو کرده ایم، هیچ یک از آثار دیگر به او اشاره ای نکرده اند. وی خود را مبارک بن زنگی معروف به «قیّم نهاوندی» معرفی کرده می گوید در سال ۵۵۵ق. - که هنوز جوان بود - دو کتاب از دو نویسنده مشهور، یعنی ابن اُخی حزام و ابن قتیبّه به دستش افتاد و هر دو را خواند. سپس می افزاید که در زمان «سلطان ماضی محمد» با سرداران او دوستی داشته است (ص ۱۳). مراد از این سلطان بی گمان همان سلطان محمد فرمانروای سلجوقی عراق است که به سال ۵۵۴ق.، پس از هفت سال پادشاهی و زمانی که هنوز ۳۲ سال بیش نداشت، در همدان درگذشت. راوندی که در *راحة الصدور* شرح احوال این سلطان را آورده، به انس او با اسب و سوارکاری نیز اشاره کرده است و مثلاً می گوید سلطان «لطیف اندام، چابک سوار در گوی باختن و تیرانداختن بود» (ص ۲۵۸).

قیّم نهاوندی نام چهار تن از سرداران بزرگ سلطان محمد را که با وی دوستی داشته اند، نیز ذکر کرده است. خوشبختانه نام این سرداران چهارگانه چندین بار در *راحة الصدور* تکرار شده است و ما را در تصحیح آن نام ها در

نسخهٔ خطی یاری کرده است. این سرداران عبارت‌اند از: شرف‌الدین موفق گردبازو، عزالدین صتماز، ناصرالدین آقش و زین‌الدین علی کوچک.

در سال ۵۵۰ق. سلطان محمد عازم فتح بغداد شد. موفق گردبازو به سلطان قول داد که زین‌الدین علی کوچک را از موصل به یاری او فراخواهد خواند. زین‌الدین با سپاهی آراسته به سلطان پیوست و همراه او و نزدیکان دربار، در جانب غربی رود دجله اردو زد. موفق گردبازو نیز با سردارانی دیگر در جانب شرقی دجله فرود آمد. اما به سبب اختلافاتی که میان امیران افتاد، و نیز به سبب اخبار نگران‌کننده‌ای که از همدان می‌رسید، حملهٔ این سپاه به ناکامی انجامید و سلطان ناچار به همدان بازگشت (راوندی، ص ۲۶۷). سلطان محمد در همدان سخت بیمار شد و پنج ماه آخر زندگی را در بستر بیماری گذرانید. ناتوانی او چندان بود که حتی نتوانست با نوعروسش، خاتون کرمانی گرد آید.

هنگامی که سلطان درگذشت، «موفق گردبازو از دیگر امرا قوی‌تر بود و ناصرالدین آقش و عزالدین صتماز و [گروهی] از مهتران در کار سلطنت با هم مشورت کردند»، و سرانجام سلیمان پسر محمد را از موصل آورده بر تخت نشاندد. اما سلیمان بیش از شش ماه سلطنت نکرد. طی همین دوران، میان امیران دشمنی برخاست و سرانجام موفق گردبازو کس نزد اتابک ایلدگز فرستاد و از او خواست تا ارسلان پسر طغرل را آورده به‌جای سلیمان که کاری جز شرابخواری نداشت، برنشانند. سلیمان خود در سال ۵۶۶ق درگذشت و ارسلان به جایش نشست (همو، ص ۲۷۵). این سلطان در همان سال، رو به اصفهان نهاد. اما صتماز که والی اصفهان شده بود، سر به شورش برداشت و سلطان ارسلان ناچار به همراهی موفق گردبازو و ناصرالدین آقش به همدان بازگشت. اما شورش نیز سرانجام به شکست انجامید و صتماز به قم گریخت (همو، ص ۲۸۶).

اما قیم نهاوندی را به این کشاکش‌ها کار نبود و تنها موضوعی که دربارهٔ این امیران نقل کرده آن است که ایشان پیوسته با یکدیگر مسابقهٔ اسب‌دوانی می‌دادند و بر سر آن با هم کشمکش‌ها داشتند. خود او نیز با اسب «یاغز

مبارک بن زنگی، معروف به... یازده

پرتاوی» با موفق گردبازو مسابقه داده و مسابقه را برده بود، و سپس آن اسب کمیت برنده را به بهای ۲۰۰ دینار به امیر فروخته و امیر گردبازو هم آن را به ارمغان نزد زین الدین علی کوچک در موصل فرستاده بود (ص ۱۴).

منابع قِیمِ نهاوندی

فرسنامه قِیمِ نهاوندی را—تا زمانی که کتاب کهن تر تازه ای یافت نشده—لاجرم باید سرآغاز سنت فرسنامه نویسی به زبان فارسی پنداشت. اگر چنین باشد، دیگر نباید به دنبال منبع فارسی این کتاب گشت؛ ما در دنباله این گفتار، به یک فرسنامه دیگر که چند سالی پیش از قِیمِ نهاوندی تألیف شده، اشاره خواهیم کرد، اما این نویسنده در هر حال، به هیچ کتابی به زبان فارسی اشاره نکرده است و در عوض منابع عربی او کاملاً شناخته شده اند: قِیمِ نهاوندی تنها از دو متخصص در اسب شناسی نام برده، یکی ابنِ أُخی حزام است و دیگری ابنِ قتیبه. کتاب هایی که با نام کتاب *الخیل*، یا نام هایی شبیه به آن پیش از قِیمِ نهاوندی به زبان عربی تدوین شده اند، البته فراوان اند، اما این کتاب ها بیش تر رنگ ادبی و لغت شناسی دارند و در آن ها هیچ گاه سخن از پرورش اسب و دام پزشکی و سوارکاری نمی رود.^۱

اصولاً تا میانه های قرن ششم ق.—که زمان تألیف کتاب حاضر است—هنوز آن موج گسترده فرسنامه نویسی که در زمان ممالیک مصر و شام پدید آمد، رخ نداده بود، بنابراین، قِیمِ نهاوندی باید به همان منابع اندک بسنده می کرد. به گمان ما، حقیقت آن است که در زمینه اسب داری و سوارکاری، قِیمِ نهاوندی تنها یک منبع در دست داشته که همان کتاب ابنِ أُخی حزام است؛ نوشته های ابنِ قتیبه در زمینه اسب شناسی هیچ کمکی به نویسنده هوشمند ما نکرده است، چنان که هم اکنون خواهیم دید.

۱. در این باره ن. ک.: آذرنوش، دبا، ذیل اسب.

۱. ابن أخی حزام^۱

يعقوب بن أخی حزام خُتلی مهم‌ترین و کهن‌ترین فرسنامه‌نویس در جهان اسلام است؛ شگفت آن‌که وی به اندازهٔ اعتبار بی‌چون و چرایش گمنام مانده است. البته همهٔ فهرست‌نویسان (بروکلمان، ریتز، سزگین و دیگران) نام و نام اثرش را به گونه‌هایی بس گوناگون ذکر کرده‌اند، اما شخصیت او و محتوای کتابش همچنان در ابهام باقی مانده‌اند. یکی از نمونه‌های بارز سردرگمی نویسندگان، پژوهش‌های مفصل و سرانجام بیهودهٔ مرسیه^۲ است که در سال ۱۹۲۴ کتاب *حلیۃ الفرسان* ابن هذیل اندلسی را ترجمه کرد و همراه با انبوهی توضیحات سودمند در پاریس منتشر ساخت. از آن‌جا که ابن هذیل نام و نام اثر ابن أخی حزام را آورده، مرسیه به ناچار در این باره به بحث مفصلی دست می‌زند و می‌کوشد شخصیت این نویسنده را شناسایی کند. اما منابع کهن نام‌های گوناگونی به دست داده‌اند و از جمله نسب او را به شکل‌های جیلی، جبلی، خیلی، ختلی و ختلی آورده‌اند. مرسیه سرانجام به این نتیجه می‌رسد که در حقیقت سه اسب‌شناس با نام ابن أخی حزام وجود داشته‌اند که عبارت‌اند از:

۱. ابویوسف یعقوب بن أخی حزام

۲. ابوعبدالله محمد بن أخی حزام

۳. أحمد بن یعقوب بن أخی حزام

این هر سه تن، یعنی یعقوب و دو فرزندش، محمد و احمد، هر یک صاحب کتابی در اسب‌شناسی بوده‌اند، اما دو فرزند در حقیقت کاری جز تکرار گفته‌های پدر نکرده‌اند (مرسیه، XI-XIV).

۱. نگارش این بخش پایان یافته بود که با شادمانی تمام دیدم مقاله‌ای به نام «اشاره‌ای به نسب ابن أخی حزام» در گزارش میراث، دوره ۲، ش ۱ و ۲ (۱۳۹۱)، ص ۱۳-۱۵ چاپ شده است. متأسفانه این مقاله چیزی بر اطلاعات کلی ما نیفزود و اساساً انگیزهٔ نگارش چنین مقاله‌ای، آن هم به صورت طرح دانشگاهی، بر ما روشن نشد.

مرسیه در پایان کتاب (ص ۴۳۳-۴۵۹) فهرست مفصلی از فرسنامه‌های عربی به دست داده است که با نام ابن ابی حزام ختلی آغاز می‌شود. این نام و اثر مربوط به آن، یعنی *الفوائد الجلّیة فی علوم الفروسية و أمراض الخیل و مداواتها* را مرسیه از کتاب *أنس الملاء* تألیف محمد بن منگلی (کتابخانه ملی فرانسه، ش ۲۸۳۲) گرفته است. پس از آن نام چهار ابن اخی حزام دیگر نیز آمده است که در یکی از اجزای نامشان با هم تفاوت دارند. به هر یک از این کسان، یک کتاب هم نسبت داده شده است. البته در این جا، مرسیه به آن چه در آغاز کتاب گفته بود، ارجاع می‌دهد. اینک با آن چه در زیر می‌آوریم، بیهودگی اطلاعات مرسیه آشکار می‌شود.

به گمان ما تاکنون کسی بهتر از صراف نتوانسته است به کار این مرد که نخستین فرسنامه‌نویس در جهان اسلام است، بپردازد. صراف با پژوهشی نسبتاً همه‌جانبه و بهره‌گیری از کتاب‌هایی که حدود صد سال پیش از او در دسترس مرسیه نبوده است، وضعیت ابن اخی حزام و اثر او را تا حد زیادی روشن کرده است.

وی پیش از گفت‌وگو درباره ابن اخی حزام، چنین اظهار نظر می‌کند (۲/۲۱۹) که اصطلاح «فروسية» در قرن دوم ق. و در زمان عباسیان پدید آمد و در قرن سوم چارچوب علمی و مصطلحات آن به کمال رسید. این اصطلاح در حقیقت بر دو نوع سواری اطلاق می‌شده است: یکی سواری هنری و درباری است (*الفروسية النبيلة*) و دیگری سواری نظامی (*الفروسية الحربية*). سوارکاری درباری چنان‌که از آیین‌نامه‌ها برمی‌آید، در خراسان و تحت تأثیر سنت‌ها و سازمان‌های اداری بازمانده از عصر ساسانی پدید آمد و در زمان عباسی عبارت بود از: آموزش سواری به فرزندان خلیفه و اعیان کشور، آموزش سلحشوری با اسب (تیراندازی، نیزه‌بازی...)، آموزش چوگان و آموزش سواری برای شکار. این نوع سواری از زمان منصور صاحب سازمان و دستگاه اداری شد. خلیفه مهدی (د. ۱۵۸ ق.) نخستین خلیفه‌ای بود که طبق سنت‌های مذکور در آیین‌نامه‌ها، آداب «فروسیت» را آموخت. او در سال

۱۵۱ ق.، نخستین زمین چوگان را در بغداد پدید آورد (ن. ک.:. آذرنوش، تاریخ چوگان، ص ۱۱۱).

معتصم نخستین خلیفه‌ای بود که ترکان را در سپاه خود به کار گرفت. این غلامان که در سواری نظامی زبردست بودند، اندک‌اندک با سواری دریاری نیز آشنا شدند و آن را با تجربه‌های سوارکاری خود درآمیختند. مجموعه تجربه‌های دو نوع سواری را ابن‌اخی حزام (قرن ۳ ق.) گردآوری و تدوین کرد و بدین‌سان نخستین فرسنامه اسلامی را فراهم آورد.

عموی محمد، حزام، هم یکی از فرماندهان سپاه خراسان بود و هم امیرآخور خلیفه (صاحب خیل الخلیفه)؛ یعقوبی (متن عربی، ص ۲۷، ترجمه فارسی، ص ۳۳) که محل استقرار اسبان و نیروهای حزام را معین کرده است، تصریح می‌کند که حزام در کار امیرآخوری تنها نبود، بلکه برادرش یعقوب با او همکاری می‌کرده است.

پیدااست که در چنین احوالی، محمد از پدرش یعقوب و عمویش حزام همه آیین‌های اسب‌داری و اسب‌سواری را به نیکی تمام می‌آموزد و سپس در رساله‌ای می‌گنجاند. وی سرانجام به امیرآخوری معتضد (۲۷۹-۲۸۹ ق.) گمارده شد (ن. ک.:. صراف ص ۱۲۰ که به نسخه‌های خطی اثر محمد استناد می‌کند). اتفاقاً این موضوع را نسخه خطی ما نیز تأیید می‌کند: قیم نهاوندی می‌نویسد (ص ۳) که «امیر سعید» محمد بن اخی حزام شش ماه [در بغداد] در خدمت خلیفه بود (یعنی شش ماه دیگر سال را در خراسان به سر می‌برده) و در مسیر راه میان خراسان و بغداد پیوسته با اسبان سروکار داشته است. نیز او ده استاد عرب و ده استاد ترکمان در خدمت داشته که اطلاعات لازم را از ایشان می‌گرفته است؛ وی سپس این اطلاعات را در کتابی می‌نگاشت و به خود نسبت می‌داد. اما او چون «شاه» بود، آن اطلاعات ناچار تا ابد به نام او ثبت خواهد شد. یکی از هنرهای بی‌مانند این امیر، پدید آوردن اسبی به نام «یکدش» بود که از دو خون عرب و ترکمان به وجود می‌آمد.

لقب‌های «امیر سعید» و «شاه» و نیز اقامت شش ماهه در بغداد به نیکی

نشان می‌دهد که محمد هم امیرآخور خلیفه و هم یکی از مهم‌ترین فرماندهان خراسان بوده است. احتمالاً یکی از مسئولیت‌های مهم او آن بود که می‌بایست اصطبل خلیفه را با اسبان پربهایی که از سرزمین اسب‌خیز ختلان می‌آورد، غنی سازد.

بسیاری از دانشمندان می‌کوشند سرچشمه‌های هنر اسب‌داری و اسب‌شناسی را، آن هم در زمانی که ترجمه دانش‌های یونانی به عربی سخت رواج داشت، در سنت‌های یونانی جست‌وجو کنند؛ از جمله بیورک^۱ طی مقاله‌ای^۲ اظهار می‌دارد که همه دانش اسب‌داری عربی را از ثاومنیسطیس^۳، (د ۳۹۰ م) گرفته‌اند زیرا حنین بن اسحاق (۱۹۴-۲۶۰ ق.) آن را به عربی ترجمه کرده است (ص ۹). از قضا نسخه‌ای از این اثر در کتابخانه ملی پاریس (نسخه‌های خطی، ش ۲۸۱۰) یافت شده است و آن نسخه‌ای است شامل ۱۷۰ برگ که ۴۵ ص اول آن، همان ترجمه حنین است و بقیه آن کتابی است در بیطره که ثابت بن قره (۲۲۱-۲۸۸ ق.) از فارسی به عربی (کذا) ترجمه کرده است.

دقاق در مقدمه کتاب *کامل الصناعتين* اشاره می‌کند که پس از مقایسه، تشابه چندانی میان آن کتاب یونانی و کتاب *کامل* که مورد نظر بیورک بوده، نیافته است. در این که دانش‌های یونانی در آثار عربی تأثیر گذاشته‌اند و رساله‌ای که غالباً به ارسطو نسبت می‌دهند، در دسترس نویسندگان قرار داشته، تردید نیست، اما این موضوع اولاً به دامپزشکی منحصر است نه سوارکاری، و دیگر آن که نویسندگان عرب و ایرانی بیش‌تر به تجربه‌های خود اعتماد کرده‌اند تا به دانش‌های یونانی.

اثر ابن اخی حزام، بنابر پژوهش‌های صراف (ص ۱۱۹) به دو بخش تقسیم شده است: بخش اول شامل است بر اسب‌داری و بیطره، و بخش دوم عبارت

1. Björck

2. "Griechische pferdeheilkunde...".

3. Theomnestus

است از سواری هنری و بازی‌های سواره چون تیراندازی، نیزه‌بازی، چوگان و شکار. از نوع اول که اوج گسترشش را در *حلیۃ الفرسان* ابن هذیل باید یافت، ۱۲ نسخه شناسایی شده که با عنوان‌ها و نام‌های گوناگون و گاه بدون نام مؤلف در کتابخانه‌های جهان پراکنده‌اند (صُرّاف، ص 120، حاشیه 31). ابن ندیم نیز (ص ۳۷۷) به همین کتاب اشاره کرده گوید مؤلف آن را برای خلیفه متوکل نگاشته بوده است.

این بخش، به صورت کتابی آموزشی و بیطاری عملی در دست همگان می‌گشت؛ به همین سبب است که دستخوش تغییرها و تحریف‌هایی چنان خودسرانه قرار گرفته است که در بسیاری جای‌ها نام مؤلف اصلی، ابن اخی حزام را به فراموشی سپرده است.

از مجموعهٔ دو بخش، به قول صراف (همان‌جا، حاشیه 32)، چهار نسخه باقی مانده که آن‌ها هم نام‌های گوناگون به خود گرفته‌اند. اما از بخش دوم کتاب، حتی در چهار نسخهٔ مذکور، هیچ اثری که بتوان متعلق به قرن سوم دانست، به‌جای نمانده است: نسخه‌ها همه تحریف‌شده و پراشوب، و نسبتاً متأخر و بازنویسی شده‌اند. اما در هر حال، پایه و مایهٔ فرسنامه‌های عصر مملوکی چیزی جز همین کتاب نبوده است. اهمیت این کتاب چندان است که نسخه‌ای از آن را به زبان ترکی قبیچاقی با عنوان *منیة الغزاة* نیز ترجمه کرده‌اند (ن.ک.: صُرّاف، ص 130).

قیّم نهاوندی و کتاب ابن اخی حزام

قیّم نهاوندی می‌نویسد (ص ۲) که در سال ۵۵۵ق.، هنگامی که هنوز جوان بوده، دو کتاب، یکی از ابن اخی حزام و دیگری از ابن قتیبه به دستش رسید. در برابر این دو کتاب قیّم نهاوندی اعتماد به نفس شگفتی از خود نشان می‌دهد. وی تأکید می‌کند که ابن اخی حزام، البته مرد بزرگی بوده، اما او همهٔ دانش خود را از ترکمنان و عرب‌هایی که در سپاهش خدمت می‌کردند، فرا گرفته است و تازه آن دانش‌ها را آشکارا در دسترس مردم قرار نمی‌دادند و

بخل می ورزیده‌اند. اما او خود برعکس، هرچه را آموخته، خالصانه در اختیار همگان می‌نهد (ص ۲، ۳، ۴) و از سخنان گاه بی‌ربط ابن‌أخی حزام پیروی نمی‌کند. وی به‌خصوص بر او خرده می‌گیرد که چرا مانند ترکمنان باور دارد که باید بینی اسب را شکافت تا بهتر بدود زیرا این کار نادانی محض است (ص ۴؛ هرچند که جای دیگر این تهمت را از او پاک می‌کند). یکی از جالب‌ترین اتهاماتی که وی متوجه ابن‌أخی حزام می‌کند، از این قرار است: وی همه اوصاف یک اسب کامل و آرمانی را از قول ابن‌أخی حزام نقل کرده می‌گوید: «اسب چنین که او یاد می‌کند، هرگز نمی‌تواند بود (ص ۱۰). قیم نه‌اوندی این شیوه انتقاد را—چنان‌که خواهیم دید—در حق ابن‌قتیبه نیز به‌کار می‌بندد.

قیم نه‌اوندی، علی‌رغم آن همه خودستایی و انتقاد از ابن‌أخی حزام، می‌داند که او مردی بزرگ و مورد اعتماد است، به همین جهت، چهار حکایت از قول او می‌آورد (۱۰، ۱۱، ۱۳) و یا به سخنان او استناد می‌کند (۲۷، ۳۸).

۲. ابن‌قتیبه

دومین مرجعی که در اختیار قیم بوده، اثری است از ابن‌قتیبه دینوری (۲۱۳-۲۷۶ ق.) که مؤلف تنها یک‌بار به آن استناد کرده است. ابن‌قتیبه دانشمندی ادیب و فقیه بود و عنایتی به اسب‌سواری و حتی دامپزشکی نداشت (دربارۀ ابن‌قتیبه ن. ک.: آذرنوش، دبا، ذیل همین عنوان). رابطه او با اسب همان رابطه دیگر ادیبان عرب تا سده‌های سوم و چهارم با این حیوان است که اساساً به لغت‌شناسی اندام‌ها، رنگ و روی، شکل و شمایل اسب، نیز احادیث و روایات و نیز شعر منحصر می‌گردد.

تا آن‌جا که ما اطلاع داریم، ابن‌قتیبه در سه جا به اسب پرداخته است. یکی در *عیون الأخبار* (ص ۱۵۹-۱۶۰) در باب «الحرب» است که برخی ویژگی‌های اسب شایسته، چون تیزی گوش، سیاهی چشم و انبوهی یال آن را

ذکر کرده چند روایت در آن باره می آورد. دوم در کتاب **ادب الکاتب** است (ص ۸۷-۱۱۴) که شامل است بر آن چه در اندام های اسب پسندیده است و اصطلاح شناسی آن ها، عیب های اسب، اصطلاح شناسی اندام های اسب، نام گذاری رنگ هایی که در پیکر اسب پدید می آید، رنگ های اصلی، «گردنا» های اسب، و خلاصه اسبان برنده.

سوم در کتاب **المعانی الکبیر** است که ابن قتیبه آن را با موضوع «الخیل» آغاز می کند (ص ۱). مبحث اسب در این کتاب مفصل است و حدود ۱۷۰ صفحه را دربرمی گیرد؛ اما سراسر این بحث، ادبیات است. ابن قتیبه کوشیده است که برای هر یک از ویژگی های اسب، شعری در گنجینه اشعار عرب بیابد و ذیل کلمه مورد نظر نقل کند.

اینک ملاحظه می شود که مفهوم اسب شناسی از نظر ابن قتیبه هیچ پیوندی با آن چه در آثار بیطره و سوارکاری آمده ندارد. البته این را نیز می دانیم که یک کتاب **الخیل** یا **کتاب الفرس** به این نویسنده دانشمند نسبت داده اند و ابن ندیم (ص ۸۶) آن را تأیید کرده است، اما همچنان که در مقاله «ابن قتیبه» در دبا اشاره کرده ایم، به احتمال قوی مراد از آن، نام کتاب **الفرس** است که در کتاب **معانی الکبیر** نقل شده و ابن قتیبه کتاب مستقلی در این باره نوشته است.

آن چه قیم نهاوندی از قول ابن قتیبه نقل می کند (ص ۴) چنین است: در اسب سه چیز فراخ... (این چیزهای سه گانه هشت بار تکرار می شود) باشد و او مراد ابن قتیبه را از این «سه چیزها» شرح می دهد. سپس دوباره ویژگی های اسب خوب را از قول او می آورد. من نتوانستم اصل این روایت را در آثار ابن قتیبه پیدا کنم، اما مضمون آن در **ادب الکاتب** (ص ۸۷-۱۰۰) به تفصیل آمده است.

قیم نهاوندی در پایان روایت با لحنی ریشخندآمیز می نویسد: «این هم اسب شناختن ابو محمد [ابن قتیبه]» (ص ۱۲)، سپس وی همه اوصاف اسب آرمانی را از قول ابن قتیبه یکجا در نظر می گیرد و می گوید: چون ابن قتیبه

مبارک بن زنگی، معروف به... نوزده

عرب است، اسب آرمانی او به آهو شبیه است و البته به کار سواری نمی آید، آن چنان اسب را در نقش دیوار باید جست و جو کرد.

حال، نظر به ادعاهای قیّم نهائندی، باید پنداشت که او از آثار محمد ختلی و ابن قتیبه هیچ سود نبرده است.

وی به دنبال انتقاد از استادان گذشته، با اندکی اصرار می گوید که ایشان دانش های واقعی خود را از مردم پنهان کرده اند، اما او چنین نکند و هرچه را خود به تجربه آموخته است، در کتاب بیاورد زیرا او را در این علم نه استادی بوده، و نه کتابی را بر استادی خوانده است: «چون این کتاب ها نخوانده ام، به تجربه و اندیشه خود دانسته ام» (۱۳)؛ اما او بی درنگ اعتراف می کند که در زمینه دامپزشکی ادعایی ندارد زیرا این دانش همان است که همه استادان از پیش گفته اند.

اینک، با توجه به آنچه گذشت، باید پنداشت که قیّم نهائندی بیش تر اطلاعات خود را درباره بیطره، علی رغم ادعا، از کتاب اول ابن اُحسی حزام گرفته، اما در کار اسب شناسی و سوارکاری، به تجربه های خود پشت گرم بوده است. آیا می توان به قول این سوارکار زبده و اسب شناس بی مانند اعتماد کرد؟ آیا پیش از او فرسنامه هایی به زبان فارسی تألیف نشده بوده است؟

حقیقت آن است که کتاب قیّم نهائندی از نظر محتوا، باب بندی و نوع عنوان های برگزیده، و نیز از نظر واژگان فارسی و شیوه بیان با بخش اسب در *نوروزنامه* منسوب به خیام و *آداب الحرب* مبارکشاه فخر مدبّر در آغاز سده هفتم ق. و *فرسنامه* محمد بن محمد در قرن هشتم ق. شباهت های انکارناپذیری دارد. افزون بر این تردیدی نیست که در سده های پنجم و ششم ق.، سپاهیان عظیم شهریاران برای آماده سازی و درمان اسبان بیمار و آسیب دیده، به خودآموزی در این باره سخت نیازمند بودند. اینک دست کم با یک نمونه از این آثار آشناییم: در زمان سلطان سنجر (حک ۵۱۱-۵۵۲ ق.) یعنی اندک زمانی پیش از قیّم نهائندی، فرسنامه ای برای «مطالعه سلطان

اعظم... سنجربن ملک‌شاه» تألیف شد.^۱ این نمونه، با همهٔ ناچیزی، نشان از آن دارد که سنت فرسنامه‌نویسی به زبان فارسی از پیش‌تر وجود داشته است و هنوز امید می‌رود که فرسنامه‌ای کهن‌تر از آن قِیمِ نهاوندی یافت شود.

به گمان من، فرسنامهٔ قِیمِ نهاوندی، نه یکتا و مستقل است و نه نخستین فرسنامهٔ فارسی، بلکه اثری است که در مسیر دور و دراز سنت اسب‌شناسی ایرانی، از حدود سدهٔ چهارم ق. به بعد، قرار گرفته است. سنت اسب‌شناسی و آیین سوارکاری – چنان‌که دیدیم – در خراسان، آن هم تحت تأثیر آیین‌های بازمانده از عصر ساسانی شکل گرفت؛ پس هیچ بعید نیست که در زمان سامانیان و غزنویان که دوران شکوفایی نثر فارسی است، کتاب‌هایی نیز به فارسی در این باره نگاشته شده باشد.

معرفی نسخه‌ها

از فرسنامه مبارک بن زنگی معروف به قِیمِ نهاوندی، تا آن‌جا که پژوهش‌های کنونی نشان می‌دهد، تنها دو نسخه به‌جای مانده است: آن نسخه‌ای که در استانبول نگهداری می‌شود، هم خطی استوار و خوانا دارد و هم از غلط‌ها و لغزش‌های نگارشی تقریباً تهی است؛ به همین جهت ما آن را اصل قرار داده نسخهٔ دوم، یعنی نسخهٔ پاریس را که لغزش‌ها و افتادگی‌های نسبتاً فراوان دارد، با آن سنجیده‌ایم:

۱. نسخهٔ استانبول (نسخهٔ اصل با نشانهٔ اختصاری A):

این نسخه به لطف استاد فقید جناب دکتر محمد امین ریاحی دستیابمان شد. چنین بود که در دفتر دوم نامهٔ بهارستان مقاله‌ای از پروفیسور فرانسیس

۱. این کتاب را که نسخه‌اش در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است، نادر کریمیان ذیل شمارهٔ ۲۲۹/۲، معرفی کرده است (ص ۶۳). اما مؤلف که اصل نسخه را ندیده، آن را همچون کتابی کامل عرضه نموده است. خانم رضوان مسّاح که آن را در فهرست اسب‌نامه‌های خود (ص ۷۸) ذیل شمارهٔ ۱۶۸۳ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه معرفی کرده، شخصاً نسخه را دیده و اظهار می‌دارد که متأسفانه از آن کتاب چیزی جز ۴ برگ باقی نمانده است.

مبارک بن زنگی، معروف به... بیست و یک

ریشار با عنوان «فرسنامه‌ای فارسی مورخ ۵۵۵ قمری» که ترجمه آن توسط مرحوم دکتر هوشنگ اعلم انجام گرفت، به چاپ رسید. دکتر ریاحی بعد از خواندن مقاله یاد شده، به بنده فرمودند که از این فرسنامه نسخه‌ای در اختیار دارند که در دهه چهل یعنی زمانی که سمت وابستگی فرهنگی ایران در ترکیه را عهده‌دار بودند، به خواهش ایشان آقای کویمن عکسی از آن نسخه تهیه کرده‌اند و خبر وجود این نسخه در دفتر چهارم نامه بهارستان به چاپ رسید.^۱ دکتر ریاحی در ابتدا قصد داشتند این فرسنامه را مانند دیگر متون ارزشمند سده پنجم و ششم قمری که تصحیح و منتشر کرده بودند، خود منتشر کنند. ولی بعدها به واسطه برخی حوادث و گرفتاری‌های پیش آمده، و به دنبال آن فروش کتابخانه ارزشمند و کم‌نظیرشان و نبودن فرصت و حوصله لازم از چاپ آن منصرف شدند و آن نسخه را با لطف و بزرگواری در اختیار ما قرار دادند.

درباره این نسخه جز دو مطلب کوتاه چیزی منتشر نشده است. اشاره نخست مربوط است به استاد فقید ایرج افشار در مقاله «اسپ‌نامک، فرسنامه»، و مطلب دیگر مربوط است به اطلاعاتی ناقص که در فهرست کتابخانه بورسای آمده است. نسخه بدون شناخت نام نویسنده آن، به اختصار در فهرست بورسای به شماره ۲۸۰-۲/۲۱۱۴ (گنل) معرفی شده است. این نسخه پیش‌تر متعلق به کتابخانه عمومی بروسه / بروسا (معروف به کتابخانه گنل = کتابخانه عمومی) بوده است.

این مجموعه شامل چندین رساله است و رساله حاضر در میان صفحات

1. "Un traité persan d'hippiatrie portant la date de 555H. (=1160) de la Bibliothèque Nationale". *Studia Iranica*, 1988, Tome 17, pp. 95-101.

بر ترجمه‌ی فارسی آن (با حذف برخی جزئیات) ن.ک.:

«فرسنامه‌ای فارسی، مورخ ۵۵۵ قمری (نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی ملی پاریس)، ترجمه‌ی هوشنگ اعلم، نامه‌ی بهارستان، س ۱، دفتر ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۷۹): ۷۱-۷۴.

۴۴ ب تا ۱۰۹ قرار دارد. نسخه به خط نستعلیق و بدون تاریخ و نام کاتب است و هر صفحه دارای سیزده سطر است.

نسخه یک بار مقابله و تصحیح شده است؛ ولی بعضاً غلط‌های کتابتی و اصطلاحی در آن دیده می‌شود که در پانویس به آن‌ها اشاره شده است.

۲. نسخهٔ پاریس (با نشانهٔ اختصاری B)

نسخهٔ اصل هنوز به دست نیامده بود که آقای فرانسیس ریشار، چنان‌که اشاره شد، نسخهٔ پاریس را در مقالهٔ نسبتاً مفصلی معرفی کرد.

این نسخه همراه با ۴ فرسنامهٔ دیگر در مجموعهٔ یک جلدی واحدی، در بخش نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی فرانسه Suppl. Persan، ش ۳۴۷ نگهداری می‌شود. این مجموعه که بر ۱۹۹ برگ شامل است، جلدی از چرم ساغری سیاه و قطعی نسبتاً کوچک (۱۱۵×۱۱۵ میلی‌متر) دارد و به گمان ریشار در نیمهٔ دوم قرن ۱۶ م، در کشور عثمانی یا در غرب ایران نگاشته شده است (ریشار، ۹۵). این مجموعه بر روی کاغذ فرنگی به خط نستعلیق نوشته شده که هر صفحه ۱۲ تا ۱۵ سطر دارد.

هر ۵ رسالهٔ موجود در این مجموعه، به خط یک تن است که خوش‌بختانه خود را در پایان رسالهٔ نخست (برگ ۶۸ ب) چنین معرفی کرده است: «مولانا مصطفی بن مولانا محمد مشهور به علمی»، سپس اضافه می‌کند که در سال ۹۷۱ ق از استنساخ آن رساله فراغت یافته است. در نسخهٔ پاریس، متن کتاب در اواخر باب پنجاه و سوم پایان می‌پذیرد؛ از این رو، آقای ریشار که می‌بیند افتادگی بزرگی در نسخه رخ نداده، می‌پندارد که کاتب، مصطفی علمی، نسخهٔ ناقصی در دست داشته است. اما اینک با توجه به نسخهٔ اصلی ما، آشکار می‌شود که از نسخهٔ پاریس، حدود ۲ سطر از پایان باب پنجاه و سه، و حدود ۹ سطر از باب پنجاه و چهار، «در شناختن استر» ساقط شده است.

نسخهٔ پاریس، همچنان که از نسخه بدل‌های حاشیهٔ کتاب حاضر

مبارک بن زنگی، معروف به... بیست و سه

برمی آید، انبوهی از کلمات را تحریف و یا به کلی حذف کرده است؛ چندان که اگر نسخه اصل را در دست نمی داشتیم، شاید کار تصحیح نسخه ناممکن می گردید.

بعید نیست که نسخه اصل این کتاب، همان طور که آقای ریشار حدس می زند، ناقص بوده باشد. زیرا مؤلف خود می گوید (ص ۴۱) که وی «حدیث ریاضی را (= موضوع تربیت اسب را) در آخر کتاب خواهد آورد، اما می بینیم که چنین موضوعی - جز به طور پراکنده - در کتاب یافت نمی شود.

هنگام بررسی در متن اصل و پاریس، گاه چنین احساس می شود که هر دو کاتب، متن یگانه ای در دست داشته اند زیرا هرگاه در متن اصلی کاستی و لغزشی و یا تردیدی دیده می شود، در متن پاریس نیز به گونه ای بازتاب دارد. بهترین نمونه این پدیده، واژه «د رح» (ص ۹۷) است که چون کاتبان نمی توانستند درست بخوانند، آن را از روی نسخه اصلی خود نقاشی کرده اند.

گاه نیز احساس می شود که نسخه پاریس را بر کاتب املاء کرده اند. بهترین دلیل بر این مدعا واژه «حضر» است که کاتب به جای «حذر» (زهر قاتل است، نیک حذر کنند. ص ۸۰) آورده و پیدا است که واژه را از راه گوش دریافت کرده است نه از راه چشم.

آثار گویش در هر دو متن آشکار است، اما در نسخه پاریس اندکی آشکارتر می نماید.